

## به شیراز آی و فیض روح قدسی

بجوی از مردم صاحب کمالش (۳۱)

از دختر دانشجو می‌پرسم شعر قرون وسطی در ایران امروز چه قدر اهمیت دارد. و او با شور و حرارت جوانی پاسخ می‌دهد: "اگر می‌خواهید دربارهٔ مردم ایران و دین آنها چیزی بدانید باید به حافظ مراجعه کنید. او روح ایران است. سخنش جاودانه است. همیشه چیزی تازه دارد. برای سالخوردهگان چیزی نو و برای جوانان چیزی کهن و قدیمی دارد، رمز زندگی است. ایرانی با هر آیین و اعتقادی، به حافظ گوش می‌سپارد."

شیراز در طول قرن‌ها به خاطر انگورش که در تولید شراب به کار می‌رفته، شهرت داشته است. عمر خیام، ستاره شناس، شاعر و ریاضیدان، مصنف رباعیات، شراب شیراز را الهام‌بخش کار خود دانسته است. (۳۲) شراب شیراز در روزگار جدید هم آن‌چنان شهرت داشته که در فرانسه، افریقای جنوبی، استرالیا و کالیفرنیا هم شرابی به همین نام تولید می‌شود.

اما با پایان گرفتن حکومت سلطنتی و آمدن جمهوری اسلامی، تولید این شراب ممنوع شد. در بیستمین سالگرد انقلاب اسلامی، شراب شیراز تقریباً در همه جای دنیا تولید می‌شد و سودآوری داشت به جز در شیراز. پیش از ترک شیراز می‌خواستم بدانم شراب خُلاَر به چه سرنوشتی دچار شده است. از هر کس می‌پرسیدم، نشانی خیابان اصلی نزدیک پستخانه را می‌داد خیابانی که حالا ولی عصر نامیده می‌شود. اما هیچ‌کس جای دقیق را به من نمی‌گفت. سرانجام به پستخانه رفتم و سؤال کردم. پستخانه همان جایی بود که در سابق، شراب تولید می‌شد.

مقام‌های پست مایل نبودند شرح سرگذشت را بدهند اما، زنی میانسال با حجاب سیاه که در صف تلفن راه دور بود گفت کارخانه تولید ودکا، شراب و آبجو در آغاز انقلاب به آتش کشیده شد. زمین آن مصادره شد و این پستخانه را به جایش بنا کردند.

## اصفهان

در این شهر بزرگ با آنهمه جمعیت، امر تحسین برانگیز،  
فراوانی و رفاه است... دور تا دور شهر از نظر زیبایی  
بی نظیر و حاصلخیز است. ژان شاردن فرانسوی

هنگام اقامتش در اصفهان ۱۶۷۳ - ۱۶۷۷ (۳۳)

اصفهان شهر عظمت و اندوه است. شهر باورهای عمیق مذهبی و شهر  
زیبایی های عظیم هنری. خارجی ها این شهر را محل تضادها می یابند. اما از  
دید ایرانیان، یک شهر براستی ایرانی است.

جلال و شکوه اصفهان در نماهای اسلامی، یعنی عظیم ترین مجموعه  
کاخ ها و مسجدها در این بخش از ایران است. و با سایر بناهای مشابه در جهان  
اسلامی رقابت می کند. روزها کاشی های آبی با رنگ خیره کننده شان برگنبدها  
و مناره ها درخشندگی خاص خود را دارد. مناره ها بر فراز پیرامون خالی از بنا  
چنانند که گویی وانمود می کنند آدم ها می توانند حتی در خالی ترین فضا  
عظمت ایجاد کنند. شبها رنگ ائیری آبی کاشی های گنبدها نور ماه و  
چراغ های پیرامون را باز می تابانند. هر کس بخواهد گذشته یا اکنون ایران را  
بشناسد باید از اصفهان دیدار کند.

اوج عظمت اصفهان در دوره پادشاهی شاه عباس کبیر در سده های ۱۶ و  
۱۷ میلادی بود این بزرگترین شاه صفوی، اصفهان را پایتخت قرار داد و کاخ  
چهل ستون، غیر عادی ترین کاخ سلطنتی ایران را بنا نهاد. بنا نه کاخ است و نه  
چهل ستون دارد. فضای بازی، زیر یک قبه است که بر ۲۰ ستون بنا شده و شاه  
عباس، میهمانان را در جلو استخر بزرگ مقابل بنا به حضور می پذیرفته است.  
با بازتاب ۲۰ ستون در استخر، بنا را به صورت چهل ستون جلوه می دهد. بنا  
آنقدر در زندگی و ذهن ایرانیان عجین شده که امروزه عدد "۴۰" به معنی  
"بسیار" به کار می رود. راهنمای اصفهان تور جهانگردی می گوید: "اگر  
خانواده ای ۶ فرزند داشته باشد برای نشان دادن تعداد زیادی عائله می گویند.  
۴۰ فرزند دارد."

در قلب اصفهان، عالی قاپو کاخ شاه عباس بزرگ در کنار میدان چوگان‌بازی شاهان صفوی، قرار گرفته. ژان شاردن شوالیه فرانسوی تقریباً ۴۰۰ سال پیش، زندگی شبانه در میدان شاه عباس (نقش جهان) را این طور توصیف می‌کند. "در گوشه و کنار میدان، شارلاتان‌ها، خیمه شب‌بازان، نقالان قصه به شعر و نثر، واعظان، شعبده بازها و ده‌ها روسپی به چشم می‌خورد" (۳۴)

میدان نقش جهان اصفهان دو برابر میدان سرخ مسکو و یکی از بزرگترین میدان‌های جهان است. البته بعد از انقلاب همه شکل‌های زندگی شبانه میدان متروک مانده و میدان را "میدان امام" نامگذاری کرده‌اند اما در هر حال هنوز راه‌های عمده شهر به میدان ختم می‌شود.

در یک سوی میدان، بازار سرپوشیده اصفهان، و در واقع، یک اثر هنری، قرار گرفته چون اصفهان خود کانون هنر و صنایع دستی ایران است. در سوی دیگر، مسجد امام، مجموعه‌ای عظیم که از داخل و خارج با کاشی‌های زیبای آبی، که مشخصه اصفهان است پوشیده شده. دیدار کنندگان در برابر عظمت این بنا احساس می‌کنند کوتوله‌هایی بیش نیستند. این بنای سده هفدهمی عمدتاً به عنوان خیره‌کننده‌ترین بنا در جهان اسلام شناخته شده و صداپردازی در آن به گونه‌ای است که با ایجاد صدایی درست زیر سقف گنبد بزرگ هفت پژواک برابر صدای نخستین ایجاد می‌شود.

در غرب میدان، عالی قاپو واقع شده و مقر سلطنت شاهان صفوی بوده است. این بنای هفت طبقه نخستین آسمان خراش ایران بوده و بیننده می‌توانسته از بالای آن، شهر و اطراف آن را مشاهده کند. در شرق میدان مسجد شیخ لطف‌اله واقع شده که به نام یک روحانی ایرانی آن زمان بوده و یک شاهکار معماری در مقیاس کوچکتر است. (۳۵)

بیست سال پس از انقلاب ضد سلطنتی هنوز بقایای دروازه‌های میدان چوگان‌بازی به چشم می‌خورد از این که بگذریم میدان نماد تغییراتی است که رخ داده است. ... در جاهای دیگر ایران از محدودیت‌های اجتماعی قدری کاسته شد، اما در اصفهان چنین نبود... در کتاب "سیاره تنها" راهنمای

جهانگردی در مورد اصفهان آمده است: "شهر که از نظر آثار تاریخی بی‌رقیب است این روزها دیگر به چشم مردم ایران چندان دوست داشتنی نمی‌آید... آن گفته قدیمی که اصفهان بدون اصفهانی‌ها کامل خواهد بود، امروزه به‌خوبی مصداق دارد. (۳۶)

اصفهان زمانی از بزرگترین شهرهای جهان و کانون پر جنب و جوش بازرگانی بود. شهر، تاریخچه‌ای از مداخله و اشغال خارجی را با خود دارد. عرب‌ها، ترک‌ها، تیمور لنگ، افغان‌ها و در سده بیستم روس‌ها شهر را اشغال کردند. صفویه با رسمی کردن شیعه خواستند هویتی جدای از امپراتوری عثمانی زیر حکومت سنی مذهب‌بان داشته باشند. و آیین شیعه از مهمترین سرچشمه‌های همبستگی فرهنگی و تمایز سیاسی‌ای شد که خارجی‌ان و حتی مسلمانان سنی مذهب را در بافت جمعیتی شهر جذب نکرد. شیعه بزودی مترادف ملی‌گرایی و ناسیونالیسم شد. سه قرن بعد هنوز اعتقادات عمیق مذهبی موجب می‌شد اصفهان در میان سایر نقاط ایران در جریان انقلاب سال ۱۳۵۷ بحرانی‌ترین وضعیت را داشته باشد.

در وجود صاحب مغازه تضادهای اصفهان به چشم می‌خورد. انگلیسی را بدون غلط حرف می‌زد و بارها به سفر خارج رفته بود. به راحتی با جهانگردان اروپایی و استرالیایی که از جلو مغازه‌اش رد می‌شدند وارد گفتگو می‌شد و هر ساله کارت کریسمس می‌فرستاد. دو ماهی پس از دیدارمان، کارت او را دریافت کردم. لباس‌هایی که می‌پوشید برگرفته از مجله‌های مد غربی بود. اما همین آدم در صفوف بسیج با عراقی‌ها جنگیده بود و آن‌طور که می‌گفت در همه زندگیش قرآن را می‌خوانده و در معنایش تأمل می‌کرده است می‌گوید: "حدس می‌زنم مرا یک حزب‌الهی می‌دانید" و این عنوان را به قصد تشخیص به کار می‌برد. او انقلاب را در حال فروکش کردن نمی‌دانست و به گفته خودش وفاداریش به رهبر "کامل و بی‌چون و چرا بود." به سخنانش ادامه می‌دهد: "در قرآن آیه‌ای هست که می‌گوید از خدا، رسول و اولوالامر پیروی کنید و رهبر، همان اولوالامر است کسی که مخالف او باشد از اسلام چیزی نمی‌داند."

نگرانی عمده این مغازه‌دار آنست که ایران در معرض تحول سریع و اصولاً هر نوع تحولی قرار بگیرد. او می‌گوید: "رهبر خواهان تحرک کشور است اما نمی‌خواهد مردم در خیابان‌ها برهنه باشند" اشاره‌اش به مدارا کردن دولت در سال‌های اخیر با پوشش زنان است. "تعالیم اسلامی نباید در معرض تغییر قرار بگیرد." از او می‌پرسم این حرف در زندگی روزمره چه معنی دارد. می‌گوید: "نمی‌خواهیم دیگران تصمیم بگیرند که زنان ما چه بپوشند یا ما شب‌ها چه بکنیم و چه نکنیم و ما نمی‌خواهیم مک‌دونالد یا مرغ سوخاری کنتاکی یا همبرگر و ویمنی بخوریم. ما جوجه کباب با زعفران را دوست داریم." اما اصفهانی‌ها بابت شور مذهبی شان بهای سنگینی پرداختند. از جمله تعداد شهیدانشان در جنگ عراق با ایران. هنوز یک دهه بعد از پایان جنگ، تابلوهای گوشه و کنار شهر نشان می‌دهد که اصفهان در این خونین‌ترین جنگ معاصر خاورمیانه چه میزان تلفات انسانی داشته است. در فرودگاه برپهن‌ترین تابلو نوشته شده "شهید اولین کسی است که به بهشت می‌رود" و در تابلوهای شهر اصفهان "شهادت برای ما برکت است" به چشم می‌خورد. جنگی که ایرانیان به شدت سعی در فراموش کردنش دارند در اصفهان همچنان زنده است.

بخش غمناک این شهر زیبا در باغ گل‌های شهدا در گورستانی وسط شهر اصفهان واقع شده است. کشته شدگان جنگ این شهر - یا دست کم آنها که شناخته شدند، در این گورستان دفن شده‌اند. یک احساس کدر و شخصی در گورستان به آدم دست می‌دهد چون بالای هر قبر عکس بزرگی از شهید قاب شده و تا چشم کار می‌کند ردیف در ردیف عکس‌هایی است که بر بالای مزار شهیدان نصب شده است. عکس پسران جوان و مردانی که به واقع گوشه‌ای از محدوده‌های تلفات انسانی جنگ را به نمایش می‌گذارد.

رضا، داوطلب بسیجی جزو نخستین شهیدان جنگ بود. هنگام تهاجم عراق به ایران در سال ۱۹۸۰ فقط ۱۱ سال داشت و هنگام شهادت ۱۳ ساله بود عکس‌هایی که در این فاصله از چهره آفتاب‌سوخته او گرفته شده نشان می‌دهد که هنگام مرگ هم قیافه یک دانش‌آموز دبستان را داشته است. بر

سنگ قبر او نوشته شده "خمینی، تو روح خدایی، تو نور چشم مایی، دشمن از انقلاب شما می ترسد." دو گلدان با گل های پلاستیکی بر بالای قبر او قرار داده شده است.

پیرمرد ۷۰ ساله مأمور قبرستان شهدا که در تمامی دوران جنگ شاهد به خاک سپاری شهیدان در این گورستان بوده می گوید: "مرگ رضا را به خاطر دارم، او اولین فرد خانواده بود که شهید شد. ۴ برادر بودند که سه نفرشان کشته شدند. اما تنها رضا در اینجا مدفون است. تنها او قابل شناسایی بود."

شهیدان جنگ در قبرستانی جدا از سایر مردگان دفن می شدند و بر سنگ قبر شهیدان قاب عکس شهید و تصویر کبوتری که نماد شهید است و به بهشت می رود گذاشته اند. پیکر شهیدان را غسل نمی دهند و همان طور که کشته شده اند به خاک می سپارند. مأمور قبرستان می گوید: "همه شهیدان مثل حسین اند. او اولین شهیدی بود که نمی شد بدنش را غسل داد و بعد همه شهیدان جنگ مثل او با همان حالتی که کشته شدند به خاک سپرده شدند." از ۱۲۳ هزار داوطلب و سرباز منظمی که در خلال جنگ ۸ ساله عراق با ایران کشته شدند ۱۱ هزار نفر از اصفهان بودند. نام آنها همگی در دفترهایی که در اتاق کار آن مأمور است ثبت شده.

او می گوید: "تنها در یک روز ۶۶۰ شهید داشتیم، یک روز هم ۲۶۰ شهید و همه شان هم بسیجی." بسیجی ها دشوارترین کار جنگ یعنی عبور از میدان مین، نبرد با تانک های عراقی و ارتش مجهز صدام را بر عهده داشتند و بیشترین تلفات هم از آنها بود.

از او می پرسیم اصفهانی ها ۱۰ سال پس از پایان جنگ در مورد عراق چه فکر می کنند. سؤال من درست هنگامی مطرح می شد که تیم فوتبال عراق در تهران مسابقه می داد آنهم در حضور جمعیت زیاد تماشاگر. اعضای تیم در همان هتل بودند که من اقامت داشتم با آنها به خوبی برخورد می شد. می گوید: "ایرانی ها با تیم فوتبال امریکا هم مسابقه دادند. فوتبال با سیاست و ایدئولوژی فرق دارد. اصفهانی ها هنوز هم بر این باورند که ما می بایست با

عراق می‌جنگیدیم و اگر عراق یا هر کشور دیگری به ایران حمله کند ما باز هم می‌جنگیم. انقلاب ارزش جنگیدن را دارد."

## قم

(دیدارکنندگان قم باید با احترام رفتار کنند)  
راهنمای جهاتگردی "سیاره تنها" (۳۷)

قم شهر مذهبی و عمده‌ترین مشغله شهر آموزش دینی در مدرسه‌های مشهور آنست. معمولی‌ترین تصویر قم، دریایی از عمامه‌های سیاه و سفید بر سر مردان شهر می‌باشد و جای شگفتی نیست که ملا عمده‌ترین صادرات شهر است. مسافرانی که از تهران از طریق اتوبان به قم می‌رسند در وهله اول فکر می‌کنند به شهری وارد شده‌اند که وجودش بیشتر معنوی است تا مادی. در کنار باجه پرداخت عوارض اتوبان، صندوق نذری گذاشته شده و می‌گویند انداختن چند سکه در صندوق، سلامت سفر را تضمین می‌کند. راننده‌ای که در این گفته شک دارد کافی است نگاهی به اتومبیل‌های اوراق شده‌ای بیندازد که بر اثر تصادف در جاده و آغشته به خون سرنشینان، در کنار هم به نمایش گذاشته شده‌اند.

قم در کنار کویر نمک شهری خشک و بی‌رنگ با خیابان‌های پرگردوغبار و ساختمان‌های آفتاب خورده و معماری نه چندان جالب، البته بناهای مذهبی و مسجدها با گنبدهای آبی رنگ و زرین، از این اصل مستثنا هستند. سفر از تهران به قم همچون عقب‌گرد در زمان است.

اما قم در رهگذر تحول است و در مواردی تغییر در سبک دیرینه زندگی از هر جای ایران بنیادی‌تر بوده است. گذشته و آینده شهر در دو اثر مذهبی قم تبلور می‌یابد.

یکی خانه‌ای سنتی و کاه‌گلی است در یک خیابان کوچک که انقلاب ایران از همین جا ریشه گرفته زیرا آیت‌اله خمینی از همین خانه مبارزه با دودمان

پهلوی را آغاز کرد. در خانه به روی همگان باز است. من در بیستمین سالگرد انقلاب آنجا بودم. پاسداری پیش از ورودم به خانه دوربین عکاسی را می‌گیرد. و می‌گوید: "اینجا مکانی محترم است به هیچ وجه نمی‌شود عکس گرفت، به هیچ وجه." می‌پرسم آیا از این خانه تعداد زیادی دیدار می‌کنند. می‌گوید: "بله روزی ۲۰۰، ۳۰۰ یا ۵۰۰ نفر، آن روز صبح من تنها بازدید کننده بودم."

چند دهه بعد از آمدن آیت‌اله خمینی به این خانه، چندان تغییری در آن داده نشده است. بعد از در ورودی یک حیاط کوچک با حوضی کاشی‌کاری شده و چند بوته گل سرخ. هنوز طناب رخت در حیاط به چشم می‌آید. بدون رخت.

در داخل اتاق‌ها لامپ‌های برق با سیم از سقف آویزان است. قالی پشمی فرسوده و ارزانی بر کف اتاق بود آنهم در شهری که قالیچه‌های ابریشمی‌اش شهرت دارد. از مبلمان، مثل هر خانه سنتی خبری نبود. چند قفسه کتاب و صندلی و سکویی که آیت‌اله هنگام دیدار با شاگردان و صحبت با آنها روی آن می‌نشسته. مشاهده این تخت روحانی مرا تکان می‌دهد.

آیت‌اله خاتم یزدی کف اتاقی که قبلاً امام می‌نشسته، در حال نوشیدن چای است چای را از استکان در نعلبکی می‌ریزد، کاری که ایرانی‌ها وقتی چای داغ است انجام می‌دهند. آیت‌اله خاتم همکار امام بوده. از او می‌پرسم مایل است خاطره‌ای از امام را وقتی در این خانه می‌زیسته برایم نقل کند.

با حرکت دستش مراد می‌کند و می‌گوید: "وقت ندارم" و به نوشیدن چای از نعلبکی ادامه می‌دهد.

حجت‌الاسلام غضنفری مسئول خانه امام، مهربان‌تر است در پاسخ همان پرسش من مایل است حرف بزند. چارزانو کف اتاق می‌نشینیم نزدیک صندلی امام، کفش‌هایمان را بیرون اتاق در آورده‌ایم. هر دو در حال نوشیدن چای شور مزه‌ای هستیم که ناشی از آب شور قم است. می‌گوید: "از در و دیوار می‌توان خاطره‌ها و رویدادهایی را که اینجا اتفاق افتاده مشاهده کرد." بسیاری از اروپا، خلیج فارس، آسیای جنوبی، جهان عرب، سایر کشورهای اسلامی و حتی



امریکا به دیدار این خانه می‌آیند. و همه از سادگی بیش از حد خانه در حیرت فرو می‌روند. "شایع بود که آیت‌اله خمینی در کاخی زندگی می‌کند که ضد بمب است. اما می‌بینید خانه از گاه و گل است حتی از آجر هم نه. زندگی امام به واقع ساده بود."

زندگی ساده و ریاضت‌کشانه آیت‌اله خمینی امتیازی بزرگ بود خاصه در مبارزه‌اش با شاه که در اوایل دهه ۱۹۶۰ ناامیدانه می‌کوشید اصلاحاتی انجام بدهد. انقلاب سفید ۶ ماده‌ای را راه انداخت و اصلاحات ارضی کرد. به زنان حق رأی داد، کارگران را در سود کارخانه‌ها شریک کرد. سپاه دانش به روستاها فرستاد و کارخانه‌های دولتی را به بخش خصوصی فروخت. اصلاحات موجب تحول، خاصه در بنای مدارس جدید، جاده‌ها، کارخانه‌ها و پل‌ها شد. اما در نهایت، حتی تأثیر اصلاحات ارضی چندان پر دامنه نشد. (۳۸)

اما انقلاب سفید، آیت‌اله را پیشگام مخالفان دولت در ایران قرار داد. او از همان خانه کوچک در قم به موجب فتوایی اصلاحات را "تهدیدی جدی" برای اسلام قلمداد کرد و از پیروان خود خواست جشن نوروز سال ۱۹۶۳ را برگزار نکنند. و چنین هشدار داد: "به خاطر هشدار به امت مسلمان در مورد خطر قریب‌الوقوعی که این کشور قرآن را تهدید می‌کند من عید امسال را به جای جشن روز عزا اعلام می‌کنم. خدایا، من به نخستین وظیفه‌ام عمل کردم و اگر به خواست تو زنده بمانم به فرمان تو در آینده سایر تکالیفم را هم انجام خواهم داد." (۳۹)

با این حمله آیت‌اله شکل مخالفان با دولت که تا آن زمان زیر سلطه غیر دینی‌ها بود عوض شد حالا بعد اسلامی هم به جنبش مخالفان افزوده شد. شاه دست به ضد حمله زد. برای خاموش کردن این روحانی بیش ۶۰ نفر را بازداشت کرد. صدها طلبه که معمولاً از خدمت نظامی معافند به سربازی اعزام شدند. کمک دولتی به تعدادی از روحانیان قطع شد و حلقه امنیتی دور قم شدیدتر گردید. شاه در سخنرانی خطاب به ملت، روحانیان را ارتجاع سیاه لقب داد. (۴۰)

آیت‌اله خمینی این بار جسورانه‌تر وارد میدان شد. در مراسم عاشورا اعلام کرد سلطنت "در اساس با اسلام و وجود طبقه روحانی مخالف است" و به شاه هشدار داد که "ملت اجازه نخواهد داد که تو به این شیوه عمل کنی." (۴۱)

دو روز بعد آیت‌اله بازداشت شد و جرقه تظاهرات سراسری هم بدین ترتیب زده شد. ده ماه زندان هم امام را نترسانید. در بازگشت به قم خشمناک‌تر از گذشته رژیم را مورد شدیدترین حمله‌ها قرار داد و برای هزاران نفر که به دیدارش می‌آمدند صحبت کرد. چند هفته بعد بار دیگر به خاطر نفوذ بیش از حد امریکاییان در ایران با شاه در افتاد و به محکوم کردن قانونی پرداخت که به موجب آن همه نفرات نظامی امریکا و وابستگانشان در ایران در صورت ارتکاب جرم در ایران از پیگرد قانونی مصون می‌مانند. مجلس شورای گوش به فرمان شاه، قانون را از تصویب گذراند و همزمان امریکا یک وام ۲۰۰ میلیون دلاری در اختیار شاه گذاشت تا صرف برنامه نوسازی ارتش کند. آیت‌اله خمینی در سخنرانی برای پیروانش در قم به همین مناسبت گفت.

"حیثیت ما لگد مال شده. آبروی ایران بر باد رفته. این اقدام مردم ایران را تا حد یک سگ امریکای تنزل داده. اگر ایرانی سگ یک امریکایی را زیر بگیرد تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرد. حتی شاه اگر سگ امریکایی را زیر بگیرد تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرد. اما اگر یک آشپز امریکایی شاه را زیر بگیرد، رئیس کشور را زیر بگیرد کسی حق مداخله و دستگیری او را ندارد... رئیس جمهوری امریکا بداند که او در چشم مردم ایران، امروز منفورترین فرد جامعه بشری است به خاطر این بی‌عدالتی که بر ملت مسلمان ما تحمیل کرده است. امروز قرآن خصم اوست." (۴۲)

روز ۴ نوامبر پلیس مخفی شاه برای آخرین بار به خانه آیت‌اله خمینی آمد. غضنفری به یاد می‌آورد مثل اینکه همین دیروز بوده. "از دیوار بالا آمدند نه از در، اما امام در خانه نبود. آنها پیرمردی را که اینجا بود می‌زدند تا بگویند آقا کجا رفته. آیت‌اله خمینی صداها را شنید. برگشت و پرسید چرا پیرمرد را می‌زنند. پلیس مخفی او را نشناخت و گفتند دنبال آیت‌اله خمینی آمده‌اند. امام نه فرار

کرد نه سعی کرد هویت خود را پنهان دارد. گفت من خمینی هستم. آنها او را با خود به تهران بردند و به تبعید فرستادند."

۱۴ سال بعدی را امام در تبعید ترکیه و عراق گذرانید. او هرگز تبعید تحقیرآمیز خود را فراموش نکرد. از دست دادن حمایت روحانیت، بهایی بود که شاه به خاطر روابط نزدیکش با امریکا پرداخت.

وقتی عضنفری در مورد نقش تاریخی خانه امام صحبت می‌کرد چند روحانی سالخورده وارد شدند. نشستند و به حرف‌های او گوش دادند. از او می‌پرسم حالا روحانیان اینجا چه می‌کنند؟ می‌گویند: می‌آیند با همدیگر حرف بزنند و بحث کنند. از زمان درگذشت امام خانه‌اش به کانونی تبدیل شده که در آن به سؤالات مردم درباره اسلام و حقوق اسلامی پاسخ داده می‌شود. خیلی‌ها می‌آیند تا درباره سخنان امام یا درباره موضوعی خاص با یک روحانی که در عراق با امام بوده و با نحوه تفکر او آشناست صحبت و رایزنی کنند و بدانند نظری در این باره چه بوده است. "البته این روحانی همان آیت‌اله خاتم یزدی بود، با آن برخورد نامهربانانه‌اش با من و چای نوشیدنش در نعلبکی."

استفاده از نخستین خانه امام در قم به منظور مشاوره، حاکی از اقتدار روحانیت شیعه است. یک فرد، یک آیت‌اله یا یک امام می‌تواند با نظرات خود نفوذی آمرانه و دیرپا بر جای بگذارد. نظر او درباره یک مسأله ممکن است سال‌ها، دهه‌ها یا حتی بیشتر پس از درگذشت او داوم بیاورد.

می‌پرسم آیا آیت‌اله خاتم یزدی مراجعان زیادی در این زمینه دارد. پاسخ می‌دهد "بله. حتی افراد می‌توانند از طریق نماز سؤال کنند شماره‌اش: قم ۰۷۴۴۴۴۴، و با لحنی پر غرور می‌افزاید "ما حتی سؤالاتی به زبان انگلیسی را دریافت می‌کنیم."

وقتی خانه را ترک می‌کردم از خودم می‌پرسیدم یک روحانی به تنهایی به چند مسأله می‌تواند پاسخ دهد ولو عده‌ای به او کمک کنند؟ مشاهده خانه امام به من کمک کرد تا بدانم چرا روند تحول اسلامی کند است. این امر گذشته اسلام را توضیح می‌دهد.

مدرسه گلپایگانی، مرکز جدید کامپیوتری قم، درست نقطه مقابل خانه کوچک امام و دومین نماد بزرگ شهر قم است. ساختمان بزرگی با کاشی‌های تزئینی که بازتاب شتاب سریع روند اصلاحات در اسلام و آینده ایران را ندا می‌دهد.

مرکز محصول اندیشه و کار آیت‌اله علی قرآنی، روحانی فروتنی با ریش سفید و عمامه سفید که در سال ۱۹۸۹، سال درگذشت آیت‌اله خمینی حتی تایپ کردن نمی‌دانست اما تصمیم گرفت با استفاده از کامپیوتر، نوسازی را وارد صحنه کند. می‌گوید:

"از زمان کودکی، امام مهدی [عج] را دوست داشتم. بعضی از ماها با خواندن منابع اسلامی، اعتقاد داریم که مهدی [عج] هم مثل مسیح در آخرالزمان ظهور خواهد کرد. آمدن او امری مسلم است زیرا پیامبر خبرش را داده است. او ابتدا به قدس شریف می‌رود. مسیح از آسمان می‌آید و هر دو در مسجد اقصی نماز می‌گذارند، بعد هم مسیحیان و مسلمانان امت واحدی می‌شوند." آیت‌اله قرآنی در مرکز کامپیوتر همراه با یک طلبه جوان یک نرم‌افزار جدید را آزمایش می‌کند: "ماهم تحقیق و نوشتن را در زمینه کارمان شروع کردیم. ۵ سال کار کردیم و ۵ جلد کتاب نوشتیم. اما کار هنوز کامل نبود. باید منابع بیشتری را بررسی می‌کردیم. در آن هنگام در نشریه‌ای درباره کامپیوتر خواندم و فهمیدم برای پژوهش گسترده‌تر کامپیوتر می‌تواند به ما کمک کند."

"نزد آیت‌اله گلپایگانی رفتم و گفتم اگر همه متون دینی و همه نوشته‌های اسلامی را به کامپیوتر بدهیم چقدر امکاناتمان زیاد می‌شود. گفتم عمرها کوتاه است و تا آدم بخواهد همه منابع را بررسی کند وقتش به سر رسیده آیت‌اله سخنم را پذیرفت و دستور داد این مرکز دایر بشود."

اما در آغاز، کار به این سادگی نبود. خیلی از روحانیان برجسته اعتراض داشتند. عده‌ای نگران بودند که مرکز کامپیوتری رقیبشان بشود و جای آنها را بگیرد.

آیت‌اله قرآنی ابتدا با یک کامپیوتر و چند جزوه و دستور کار، فعالیتش را آغاز کرد. نخستین کتاب‌هایی که او و همکارانش برنامه‌ریزی کردند هر یک به طور متوسط ۵۰۰ ساعت وقت برد. طی دهه بعدی، بر تعداد کارکنانش افزوده شد. ۸۰ طلبه جوان در مرکز مشغول کار شدند سه هزار کتاب را به کامپیوتر دادند آنهم به چند زبان.

در بیستمین سالگرد انقلاب، قم دارای ۷۰ مرکز کامپیوتری تحقیقات دینی بود. روز بازدید از مرکز یاد شده تعداد زیادی روحانی در سه ردیف پشت سر هم با کامپیوترهای اپسن و فیلیپس کار می‌کردند. آیت‌اله قرآنی می‌گوید: "امروز یک نفر در طول یک ماه می‌تواند کاری را انجام بدهد که ۳۰ نفر از ما در طول ۵ سال در تحقیق مربوط به مهدی [عج] و مسیح انجام دادیم."

ابتدا قرآن و احادیث و نیز آثار بزرگان مذهب شیعه به کامپیوتر داده شد. اما کار هنوز یکپارچه، نبود و موضوع‌های یکسان و یکنواخت نشده بود. مجموعه برعکس، نشان داد که چه تنوع آرایبی در اسلام وجود دارد. در طول قرن‌ها روحانیان به پرسشی واحد، درباره اعتقادات، پاسخ‌های متفاوت داده‌اند. قرآنی می‌گوید: "برای نشان دادن دستاوردهایمان کامپیوتر را نزد آیت‌اله گلپایگانی بردیم و از او خواستیم سؤالی بکند. پس از طرح سؤال، در طول چند دقیقه ۱۴ هزار پاسخ از صاحب‌نظران روی صفحه کامپیوتر آمد."

با گذشت زمان، نرم‌افزار کامپیوتر از محدوده اسلام فراتر رفت. آیت‌اله و هم‌دستان، تورات و انجیل را هم به دو زبان فارسی و عربی به کامپیوتر دادند. دانشنامه‌ها و سایر آثار علمی در مورد کتاب‌های مقدس مسیحیت و یهود را هم وارد برنامه کامپیوتر کردند. قرآنی با تایپ واژه "حواری" (disciple) می‌خواست به من نشان بدهد نرم‌افزارها تا چه حد پیش رفته‌اند. روی صفحه به فارسی ۱۲۰۰ منبع مختلف حاضر شد. می‌گوید:

"ما امیدواریم یهودیان و مسیحیان منابع دیگری هم اگر دارند به ما بدهند تا کامپیوترمان بتواند مجموعه گسترده‌تری از اطلاعات و اندیشه‌ها را ارائه کند. امیدواریم روزی یهودیان و مسیحیان هم همین کارها را بکنند و ما بتوانیم

اصول و فتواها را مقایسه کنیم."

قرآنی هم اکنون کار را آغاز کرده و نمایندگان واتیکان در دیدار از ایران به مرکز کامپیوتری او هم سرزدند. می‌گوید: "جهان به سوی علمی شدن پیش می‌رود. به نظر من کامپیوتر کمک می‌کند که پیروان ادیان گوناگون همدیگر را بهتر درک کنند. حتی سالخورده‌ترها این روزها دارند کار با کامپیوتر را یاد می‌گیرند و امروزه این مطلب پذیرفته شده که یک روحانی امروزی باید کامپیوتر را بداند."

## کرانه‌های خزر

در سایر نقاط ایران هوا خشک است، ابر به ندرت می‌آید وقتی هم می‌آید جنبهٔ زینتی دارد اما اینجا برعکس، پوست و ریه شما نرمش فراموش شده‌اش را باز می‌یابد.

ژان هورو (ایران امروز) (۴۳)

کرانه‌های ماسه‌ای دریا خزر در طول قرن‌ها مورد استفاده ایرانیان بوده و هوای خنک و صاف سرتاسر شمال، پناهگاه تابستانی مردم منطقه بوده است. آهنگ کُند زندگی در این کرانه‌ها نوعی فراغت از زندگی شلوغ و فشار دنیای سیاست و تجارت شهری را ارائه می‌کند.

دوست ایرانیم که همیشه دورهٔ تابستان پیش از انقلاب را در کنار دریای شمال گذرانده، با حسرت از گذراندن تعطیلاتش در آنجا یاد می‌کند. این خانم به یاد می‌آورد که "موسیقی و دیسکو زنده بوده، جوانترها به بیک‌نیک یا تنیس یا بلیارد مشغول بودند و بزرگترها هم در قمارخانه به قمار می‌پرداخته‌اند. ما زن‌ها نیز شب‌ها در کنار ساحل آتش روشن می‌کردیم" و ادامه می‌دهد: "خیلی از ماها نخستین تجربه عشقی مان در کنار دریا بوده. خزر، کانون عشق، سرگرمی و لذت بود."<sup>\*</sup>

\* - این توصیف نویسنده از قول یک دوست ایرانی گویای واضح اوج فساد در زمان رژیم

۲۰ سال بعد از انقلاب، خزر هنوز کانون سرگرمی بود. دست کم آن دسته سرگرمی‌ها که در جمهوری اسلامی با آنها مدارا می‌شود. اما بسیاری از نمادهای عشق و لذت از بین برده شده‌اند.

چنین بود سرنوشت رامسر و چالوس، دو بندری که از تهران با راه زمینی از طریق البرز ۴ ساعت فاصله داشتند. زمانی بهترین مکان‌های خاورمیانه برای ورزش، قمار، بازی، و ضیافت بودند اما بعد به شهر پیک‌نیک، قدم زدن در طبیعت آرام و تفریح خانواده‌ها تبدیل شدند.

استخر هتل هایت چالوس (نام جدید هتل استقلال) بعد از انقلاب متروک ماند و بعد هم به مرور زمان ترک خورد و غیر قابل استفاده شد. مسافران بناچار در ساحل با لباس کامل حجاب زنان، و شلوار و پیراهن آستین بلند مردان قدم می‌زنند. از شنا و حمام آفتاب خبری نیست. زن و مرد برای تنیس و دیگر ورزش‌ها مکان‌های جداگانه دارند. دیسکو بسته شده و انقلاب، رقص در مجامع عمومی و موسیقی زنده را ممنوع کرده است.

تا پیش از انقلاب شاید پر جاذبه‌ترین مکان شمال، قمارخانه با شکوه رامسر بود و پولداران را از گوشه و کنار عالم حتی از اروپا جلب می‌کرد. رضا شاه در سال ۱۹۳۳ این بنا را ایجاد کرد. طرح آن از یک قمارخانه اروپایی در مونت‌کارلو یا نیس گرفته شده بود و به آنچه در خاورمیانه بود شباهتی نداشت. جایی برای مشتریان پولدار، خارجیان و ایرانیان غرب زده و ثروتمند بود.

فردی که حالا مسئولیت مراقبت از قمارخانه را بر عهده دارد مرا به داخل قمارخانه برد تا با کیفیت کار آن آشنا شوم. بعد از انقلاب، قمارخانه به هتل تبدیل شده بود اما با توجه به هزینه بالای آن، کمتر ایرانیان استطاعت اقامت در آنجا را داشتند جز یکی دو اتاق بقیه خالی بود.

چیزی را عملاً تغییر نداده بودند، تصویر آیت‌اله خمینی اضافه شده بود

---

پهلوی و ترویج آن در بین خانواده‌ها است. در واقع، برخلاف حسرت دوست نویسنده، مردم ایران مخالفت خود را نسبت به آن وضع اسفبار بی‌بندوباری با شرکت در جریان انقلاب نشان دادند. (ناشر)

وگرنه چلچراغ‌های بزرگ تالار اصلی قمارخانه و مبل‌های بزرگ تمام چرمی از روزگار پیش از انقلاب به جای خود باقی مانده بود. او می‌گوید: "گهگاه می‌گذاریم مردم بیایند و قمارخانه را که موزه شیطانی ست. ببینند اما چرم مبل‌ها را پاره می‌کنند و سیگارشان را روی دسته مبل‌ها خاموش می‌کنند."

رامسر مثل سایر شهرهای شمال است که من دیدم. بخش اعظم شهر حول جاده کناره که خیابان اصلی شهر هم هست تمرکز یافته. مرکز شهر شامل یک هتل، یکی دو رستوران، چند بقالی و بازار سبزی و میوه، فروشگاه پوشاک و وسایل خانه و دست کم یک مسجد است.

یک عکاسی در رامسر بود که در کنار حرفه عکاسی، نوار ویدئو و کاست، فیلم و باتری دوربین هم می‌فروخت. از مجالس عروسی و تدفین فیلمبرداری می‌کرد و به قول خودش اینها بخشی از زندگی اجتماعی روزمره بود. می‌پرسم حالا که اکثر سرگرمی‌ها ممنوع شده، مردم غالباً چه می‌کنند. می‌گوید: "زیبایی منطقه که عوض نشده. از کوه تا دریا فقط ۲۰ دقیقه طول می‌کشد و در این فاصله، شهر به قدری زیباست که به نوشته یکی از روزنامه‌ها ده‌ها شهر را در سراسر جهان، رامسر نامیده‌اند." می‌پرسم این کافی ست؟ پاسخ می‌دهد: "به خانه بستگان می‌رویم. اگر کسی ماهواره داشته باشد تلویزیون‌های خارجی را تماشا می‌کند. من خودم ویدئو دارم. هر چه گیرمان بیاید نگاه می‌کنیم. امروز مردم می‌دانند که باید گذشته را فراموش کنند. چیزهایی که شما در اروپا و غرب دارید ما نمی‌خواهیم بار دیگر داشته باشیم. بعد از ۲۰ سال مردم به ملالت عادت کرده‌اند."

خزر علاوه بر زیبایی، دارای بهترین خاویار، غذای شاهان و به هر مقیاس مطبوع‌ترین خاویار دنیا است. تخم سیاه و مرجانی گرانترین ماهی دنیا، اوزن برون، در جهان بی‌رقیب است. جمهوری‌های آذربایجان، قزاقستان، روسیه و ترکمنستان هم در ساحل خزر واقع شده‌اند اما بهترین خاویار جهان در ساحل ایران تولید می‌شود.

۲۰ سال پس از انقلاب، خاویار خزر هنوز یکی از مشکلات زندگی ایرانیان



است. در داخل ایران خاویار به ندرت پیدا می‌شود. فروشندگانی در رامسر می‌گویند: "بعضی‌ها فکر می‌کنند همه کسانی که در ساحل خزر زندگی می‌کنند صبحانه‌شان خاویار است. ابدأ چنین نیست. ما ماهی زیاد می‌خوریم اما با طعم خاویار به خاطر گرانی‌اش آشنا نیستیم. من که هرگز نجشیده‌ام."

مشتری‌های او هم از گرانی خاویار گله‌مند بودند و می‌گفتند قیمت آن به مراتب از زمان شاه بالاتر است. یک پیرمرد می‌گوید: "از زمان انقلاب قیمت همه چیز بالاتر رفته. می‌بینید بیشتر مردم خاویار را نجشیده‌اند. در فروشگاه‌ها پیدا نمی‌شود. دولت و قاچاقچیان خرید و فروش را در کنترل دارند و به مردم چیزی نمی‌رسد."

قاچاقچیان در عمل، سودای خاویار را در دست دارند. کل تولید ایران در سال ۱۹۹۷ معادل ۲۵۰ تن بوده که به طور قانونی و توسط دولت به دست آمده. (۴۴) و عمده آن برای کسب ارز - که به شدت مورد نیاز بوده - صادر شده. بقیه هم در بازار سیاه روبرو رشد خاویار به طور قاچاقی خرید و فروش می‌شود. محصول خاویار با به خطر افتادن محیط زیست در معرض تهدید است. تا سال ۱۹۹۸، ۲۳ نوع اوزن برون که از آنها خاویار به دست می‌آمد نابود شده‌اند. آلودگی دریا یک مسأله نگران‌کننده است. همسایه‌های ایران سالانه ۳۵۰ تن مواد صنعتی شیمیایی را به دریا می‌ریزند و این مواد دشمن بزرگ آبزیان است. (۴۵)

خاویار ایران از سوی اکتشاف‌های جدید میدان نفت و گاز در دریای خزر در سواحل همسایگان ایران به شدت تهدید می‌شود. در بیستمین سالگرد انقلاب ایران هنوز برآوردها در مورد منابع زیر دریایی خزر کامل نشده اما بنا به محتاطانه‌ترین پیش‌بینی‌ها ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیارد بشکه نفت در زیر این آبها قرار دارد از این لحاظ سومین منبع بزرگ نفت جهان است. عربستان سعودی ۲۶۰ میلیارد و امریکا کمتر از ۳۰ میلیارد بشکه نفت در منابع زیر زمینی خود دارند. (۴۶)

بنا به برآوردهای خوش بینانه در سال ۲۰۱۰ حدود ۳ تا ۴ درصد و شاید

هم ۶ درصد کل نفت جهان از دریای خزر استخراج خواهد شد. (۴۷) و چنانچه این برآوردها درست باشد فاتحه خاور خزر خوانده شده است.

پیش از ترک شمال به پشت بام هتل کاسپین در نوک کوهی به ارتفاع ۳ هزار پا از سطح دریا رفتیم. یک تله کابین از ساحل دریا به نوک کوه کشیده شده و بعد از انقلاب پر جاذبه ترین نقطه شمال است در ماه های شلوغ باید مدت ها در صف تله کابین انتظار کشید. منظره خیره کننده دریا، نسیم مرطوب و شور، و هوای با طراوت و سرد گزنده در هم می آمیخت. در نوک کوه، پارک جنگلی، نیمکت های پیک نیک، تلسکوپ‌هایی که با سکه کار می کرد و مسیرهایی برای پیاده روی در جنگل به چشم می خورد.

در آن روز گرم پاییزی جوانی اقتصادی و تحصیل کرده لندن را دیدم که با همسر و بچه اش برای آخر هفته به آنجا آمده بود. دور از غوغای سیاسی و بحران اقتصادی تهران مدتی دراز در مورد جمهوری اسلامی بر سر دو راهی، حرف زدیم و اینکه ایرانیان درباره انقلابشان چگونه می اندیشند. می پرسیم آیا ایرانیان مشتاق به تفریح و گردش در خارج خانه ها حاضرند در بلند مدت به محدودیت ها تن در دهند و راه زندگی اسلامی را که آهنگی گند دارند ادامه دهند. پاسخ می دهد "نه کاملاً به همین دلیل هم اوضاع ولو به گندی، دارد عوض می شود." او هم مثل خیلی دیگر از ایرانیان پاسخ را در متن پوشش مردم و مراعات حجاب قرار می دهد و بودن یا نبودن نرمش دولت در این زمینه را یک شاخص می داند: "تا چند سال پیش نمی توانستم همین لباس فعلی ام را بپوشم" و به شلوار جین و بلوز گبی خود اشاره می کند. اما در عین حال فکر می کنم دولت با برداشتن حجاب موافقت کند. دست کم تا وقتی روحانیان و سایر محافظه کاران در دولت و نظام نقشی دارند. "سر تکان می دهد و می افزاید: دست کم در عمر من دیگر شاهد زنان بیکینی پوش در ساحل خزر نخواهیم بود."

## پی‌نوشت

1. St. Vincent, Iran: A Travel Survival Kit, p-110.
2. Ibid., P.111.
3. Robin Wright, "Forget Politics-Tehran's Traffic Can Drive You Mad," Los Angeles Times World Report, June 20, 1995, p. 6.
4. Sharon L. Camp, ed., Population Action International, Cities: Life in the World's 100 Largest Metropolitan Areas (Washington: Population Action International, 1990), wall chart.
5. "Iran Widens Tehran School Closures Due to Smog," Reuters, Dec. 15, 1998.
6. St. Vincent, Iran: A Travel Survival Kit, p. 138.
7. Keddie, Roots of Revolution.
8. Kaplan, The Ends of the Earth, pp. 195-96; Keddie, Roots of the Revolution.
9. Brinton, The Anatomy of Revolution, pp. 264-66.
10. Keddie, Roots of Revolution, pp. 252-53.
11. M. T. Faramarzi, A Travel Guide to Iran (Tehran: Yassaman Publications, 1997), P. 273.
- ۱۲ - این آخرین بار نبود که ایرانیان و یهودیان متحد می‌شدند تا در برابر سلطه جمعیتی و جغرافیایی عرب‌ها تعادلی ایجاد کنند. شاه ایران هم روابط قوی تجاری و سیاسی با اسرائیل داشت.
- ۱۳ - در میان کشورهای عربی و جامعه یهودیان عراقی از ۱۵۰ هزار در سال ۱۹۵۱ به کمتر از ۱۰۰ نفر در سال ۱۹۹۸ و در مراکش از ۲۵۰ هزار نفر در سال‌های دهه ۱۹۴۰ به ۸ هزار تن در سال ۱۹۹۸ کاهش یافت. در پایان قرن بیستم تعداد یهودیان در سوریه، لبنان، یمن و لیبی انگشت‌شمار بود.
- ۱۴ - برای مثال، ارمنیان ۲ نماینده در مجلس ایران دارند. اقلیت‌ها ناچار نیستند به هم‌کیشان خود رأی بدهند می‌توانند به مسلمانان یا سایر نامزدهای غیرخودی نیز رأی بدهند.
15. Scheherezade Faramarzi, "Although Regime Anti-Israel, Thousands of Jews Stay on in Iran," Associated Press, Jan. 19, 1998.
16. "Iran Report on Human Rights Practices," in US. Department of State Annual Human Rights Report 1996, Washington: Bureau of Democracy, Human Rights, and Labor, January 30, 1997.
17. Ann Lolordo, "Being Jewish in a Muslim Theocracy," Baltimore Sun, Aug. 12, 1997.
18. Kianouche Dorrane, "Arrest of Jewish' Spies' Triggers New Round of Factional Fighting in Iran," Agence France-Presse, June 12, 1999.
19. The name Zoroaster is' the Greek version of the original Zarathustra. He was born in Mazar-e Sharif in what was then Persia but is today Afghanistan.
20. Severy, ed., Great Religions of the World, p. 18.
21. Geoffrey Parrinder, ed., World Religions: From Ancient History to the Present (New York: Facts on File, 1983), PP. 177-91.

۲۲- بهایی‌ها را در ایران فرقه ضالّه می‌نامند. از نظر سیاسی هم مورد سوّظن هستند، چون شاه چند نفر از آنها را به مقام‌های بالا منصوب کرده بود...

23. Bill, *The Eagle and the Lion*, pp. 183-85.
24. Algar, *Islam and Revolution*, pp. 200-208.
25. Munson, *Islam and Revolution in the Middle East*, P. 20.
26. Ghani, *The Memoirs of Dr Ghassem Ghani*, p. 18, translation by Gertrude Bell.
27. Translated by John Charles Edward Bowen, in *Iran Today*, by Jean Hureau (Paris: Jeune Afrique, 1972), P. 165.
28. Parrinder, *World Religions*, PP. 493-96.
29. Arberry, *Hafez: Fifty Poems*, p. 118.
30. Ghani, *The Memoirs of Dr Ghassem Ghani*, p. 161 translation by Gertrude Bell.
31. Arberry, *Hafez: Fifty Poems*, p. 110, translated by R. Le Gallienne.
32. St. Vincent, *Iran: A Travel Survival Kit*, P. 238.
33. M. T. Faramarzi, *A Travel Guide to Iran*, p. gi.
34. *Ibid.*, P. 95.
35. *Ibid.*, p. 101.
36. St. Vincent, *Iran: A Travel Survival Kit*, p. 143.
37. *Ibid.*, p. 141.
38. Wright, *In the Name of God*, P. 50.
39. Amir Taheri, *The Spirit of Allah: Khomeini and the Islamic Revolution* (London: Hutchinson, 1985), P. 19.
40. *Ibid.*, pp. 134-46.
41. Algar *Islam and Revolution*.
42. *Ibid.*, pp. 181-88.
- 43- Jean Hureau, *Iran Today* (Paris: Jeune Afrique, 1972), P. 25.
- 44- Massoumeh Ebtekar, Iran's vice president for the environment, in a speech on Caspian oil sponsored by the Iranian Institute for Energy Studies in Tehran, Nov. 9, 1998.
45. *Ibid.*
46. British Petroleum Statistical Review of World Energy, graphic reproduced, San Francisco Chronicle, Aug. 10, 1998.
47. Speech by Franz B. Ehrhardt, President and Managing Director of Conoco EurAsia at the Caspian Oil and Gas Resources conference in Tehran, Nov. 7, 1998.

## فصل هفتم

### انقلاب به کجا می‌رود؟

درباره خدا حرف بزنید و به دیگری فکر نکنید.

آیت‌الله خمینی (۱)

اگر روحانیان از واقعیت‌های جهان امروز فاصله بگیرند، قادر به ایفای نقش خود نخواهند بود.

رئیس‌جمهوری خاتمی (۲)

مدت‌ها پیش از آنکه تظاهر کنندگان را بینم صدای "الله‌اکبر" شان را می‌شنیدم. صدها دانشجو جدا جدا یا در دسته‌های کوچک به سوی کامیون‌رو بازی که در وسط دانشگاه تهران پارک شده بود می‌رفتند. در کامیون بلندگوهای قوی و پوستر به چشم می‌خورد. دانشجویان در عقب کامیون با بلندگوها تازه واردان را به تجمع فرا می‌خواندند. عده‌ای هم پلاکارد و پوستر و پرچم‌هایی با شعار بر روی آنها توزیع می‌کردند. بعد از ظهر آفتابی پاییز هوا برای راهپیمایی در پایتخت مساعد بود. علی توکلی، دانشجویی پُرحرارت با ریش پُریشت قهوه‌ای و از رهبران جنبش دانشجویی فریاد می‌زند. "مرگ بر خشونت!" و همگی جواب می‌دهند: "مرگ بر خشونت!" توکلی سپس به اصل مطلب که موضوع راهپیمایی آن روز بوده می‌پردازد: "مرگ بر انحصارطلبان!" و "انحصارطلبان" یعنی محافظه‌کارانی که تنها نظر خود را "راه راست" برای اسلام و ایران می‌دانند.

"مرگ بر اسلام طالبان!" و محکوم کردن اسلام خشک به روایت طالبان در افغانستان، روایتی آن‌چنان خشک که روایت ایران از اسلام در برابر آن آزاد منشانه است.

"مرگ بر اسلام امریکایی" که منظور اسلام حاکم بر عربستان سعودی است نه در امریکا یا غرب. "مرگ بر شیطان بزرگ" که منظور ایالات متحد امریکا است و یادگار شعار دانشجویان نسل پیش. و هر بار دانشجویان یکصدا پاسخ می‌دهند. "مرگ! مرگ!"

توکلی سپس دست‌ها را در هوا تکان می‌دهد و می‌گوید: "خاتمی چهره واقعی اسلام است. خاتمی، حالا وقت گفتگوی تمدن‌هاست!" و جمعیت فریاد می‌زند. "خاتمی، خاتمی، خاتمی،"

مراسم به مناسبت گرامی‌داشت اشغال سفارت امریکا در تهران و به گروگان‌گرفتن کارکنان سفارتخانه به مدت ۴۴۴، روز برپا شده است.

مراسم، هر ساله از سال ۱۹۷۹ برگزار می‌شده اما در سال ۱۹۹۸ با توجه به جناح‌بندی عمیق سیاسی در ایران، دو جناح رقیب در دو زمان متفاوت مراسم را برگزار کرده‌اند. اولی روز ۲ نوامبر (۱۱ آبان) دو روز پیش از سالگرد واقعی اشغال سفارتخانه برگزار شده و دفتر تحکیم وحدت بزرگترین تشکل دانشجویی سراسری ایران که نماینده ۵۰ دانشگاه کشور است آن را رهبری کرده. هسته اصلی این تشکل همان دانشجویان پیرو خط امام بوده‌اند که سفارتخانه را اشغال کردند و شهرت جهانی یافتند. حالا همان گروه کوچک با تغییر نام و تشکیلات به سازمان سراسری دانشجویی ایران تبدیل شده است. البته تنها نام نیست که عوض شده نسل بعدی این دانشجویان با توجه به قراین، پیامی کاملاً متفاوت دارد.

بر پلاکاردی نوشته شده: "گرماگرم تب انقلابی رویدادها را نمی‌توان کنترل کرد و با ملاک‌های زمان عادی به داوری درباره‌شان پرداخت" متن در سه صفحه بزرگ جداگانه با کامپیوتر چاپ و به هم متصل شده است. بر دیگری نوشته شده: "هیچ چیز نمی‌تواند مانع گفتگو و تفاهم میان ایرانیان و

امریکایی‌ها بشود. و تروریسم محصول خودکامگی و پوچ‌گرایی است." بر پلاکارد چهارم نوشته شده: "ما نه تنها برای مردم امریکا بد نمی‌خواهیم بلکه آنها را ملت بزرگی می‌دانیم" همه اینها به انگلیسی نوشته شده بود. جوانی که به توزیع پلاکاردها مشغول بود دانشجوی مدیریت صنعتی است و می‌گوید هنگام اشغال سفارت، ۶ ساله بوده و مثل اغلب دانشجویانی که با آنها صحبت کردم آن ماجرا را به یاد نمی‌آورد. او از دانشگاه شمال ایران برای شرکت در راهپیمایی آمده است. می‌گوید: اغلب نوشته‌های پلاکاردها سخنان خاتمی است. که در عین حال خواست ۶۰ میلیون ایرانی هم هست. بر پلاکاردی از قول رئیس‌جمهور آمده است. "خودکامگی ابداً جایی در ایران ندارد." او می‌گوید: "تازه داریم از آزادی واقعی برخوردار می‌شویم. بعد از گذشت ۲۰ سال دیگر اجازه انحصارطلبی به هیچ گروهی را نمی‌دهیم. دانشجویان امروزه می‌خواهند با امریکا رابطه داشته باشیم و من هم از گفتن این سخن هراسی ندارم."

دفتر تحکیم وحدت برای پیشی گرفتن از انحصارطلبان، مراسم را دو روز پیشتر برگزار می‌کند و هدف، صدور قطعنامه‌ای است که "همه دیوارهای بی‌اعتمادی را فرو ریزد" نه آنکه بر بی‌اعتمادی‌ها بیفزاید.

چرا نظرها عوض شده؟ آیا حالا امریکایی‌ها صددرصد قابل قبول شده‌اند؟ این را از دانشجویان که دور و برم هستند می‌پرسم. دانشجویی از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران که یک "واژه‌نامه سیاسی" در دست دارد می‌گوید: "نه. امریکا باید از ما عذرخواهی کند. اگر در سال ۱۳۳۲ علیه دولت ملی مصدق کودتا نمی‌کرد، حالا این وضعیت را نداشتیم." دیگران با تکان دادن سر تصدیق می‌کنند.

از نظر امریکایی‌ها رابطه بد با ایران از سال ۱۹۷۹ و اشغال سفارت آغاز می‌شود اما از نظر ایرانی‌ها، حتی دوستاناران ایالات متحد امریکا، سابقه سوءظن، خصومت و نارضایتی به سال‌های نهضت ملی به رهبری محمد مصدق برمی‌گردد که با شاه درافتاد و او را وادار به فرار و ترک تاج و تخت کرد

و به رم گریخت. امریکایی‌ها نگران سیاست ملی کردن نفت ایران، عدم تعهد دولت مصدق در سیاست خارجی و بینش سوسیالیستی حاکم بر طیف مؤتلفان نخست‌وزیر، همراه با اینتلیجننت سرویس بریتانیا توطئه کردند، شورشی به راه انداخته و مصدق را ساقط کردند.

کرمیت روزولت، نوهٔ تدی روزولت رئیس‌جمهوری امریکا و کارشناس کهنه‌کار مسائل اطلاعاتی خاورمیانه و نرمن شوارتسکف، پدر ژنرال شوارتسکف فرمانده عملیات توفان صحرا علیه عراق، از دست‌اندرکاران کودتا علیه دولت مصدق بودند. (۳)

عملیات کودتا موفق شد. کمتر از یک هفته بعد شاه به ایران بازگشت. حتی گروگان‌های امریکایی به این نقش واشنگتن و اینکه با آن اقدام سیر تحول آرام سیاسی بسته شد، اذعان کرده‌اند.

سرهنک چاک اسکات گروگان و کسی که در زمان شاه بر فروش جنگ‌افزارهای امریکایی به ایران نظارت داشته می‌گوید: "سیا در آن روزها گروه‌های مخالف (دولت مصدق) را سازمان می‌داد پدر ژنرال شوارتسکف همراه با کرمیت روزولت به طرفداران شاه پول دادند و به سقوط مصدق و بازگرداندن شاه کمک کردند. از آن زمان مردم ایران این را به عنوان یک اصل اعتقادی پذیرفتند که امریکا جای شاه است. و شاه بازیچه دست امریکا و امریکا مسئول تمامی خطاهای شاه از زیاده‌روی‌های او و کمبودهای کشور." (۴)

شرکت امریکا در کودتا نشانهٔ نخستین مرحله مداخله سیاسی واشنگتن در امور ایران بود و این واقعیت را بسیاری ایرانیان و از جمله آیت‌اله خمینی هرگز فراموش نکرده‌اند. اشغال سفارتخانه، واکنشی به اقدام ربع قرن پیش واشنگتن بود.

همان دانشجو می‌گوید: "اوضاع حالا عوض شده. با این تظاهرات، مردم امریکا را به گفتگو دعوت می‌کنیم. ما دانشجویان ایران در این باره هر کار بتوانیم می‌کنیم حالا نوبت دانشجویان امریکایی است." از او می‌پرسم از



دانشجویان امریکا چه انتظاری دارد. می‌گوید: "می‌خواهیم مقام‌های سیاسی کشورشان را وادار کنند رابطهٔ بهتری با ایران برقرار کنند." دانشجویان در محوطهٔ دانشگاه به حرکت در آمدند. مدام بر تعدادشان افزوده می‌شد. پسرها جلو و دختران در دنبال آنها و هر کدام با پلاکاردهای خودشان. وارد خیابان شدند تا خود را به جلو ساختمان سفارت برسانند. یک روحانی پنجاه ساله با عمامهٔ سفید پیشاپیش صف حرکت می‌کرد. اطرافیانش سعی داشتند مرا به عقب به صف دختران برانند. اما محمد عراقی رئیس سازمان تبلیغات اسلامی اظهار تمایل کرد کنارش راه بروم.

از عراقی در مورد تضادهای موجود در شعارهای دانشجویان می‌پرسم. در یکی مرگ بر شیطان بزرگ را می‌خواهند و در دیگری خواهان گفتگو با امریکا می‌شوند و می‌گویم وقتی اغلب امریکاییان در یک شعار محکوم به مرگ می‌شوند چندان رغبتی به گفتگو نخواهند داشت. مثل اینکه پاسخ به سؤال خیلی روشن است. و نیازی به توضیح ندارد، می‌گوید: "ما می‌گوییم مرگ بر سیاست‌ها نه دانشمندان و اندیشمندان امریکا. حتی امام هم می‌گفت مردم امریکا مردم خوبی هستند. دولت امریکا با مردم ایران بد کرده، ما می‌خواهیم این خصومت پایان گیرد."

این تفاوت‌گذاری هم تازگی ندارد. هم پیش از انقلاب و هم بعد از آن، ایرانیان میان دولت و شهروندان تمایز قایل می‌شدند و این تمایز هم به امریکا منحصر نمی‌شد. این امر در خاورمیانه و در سرتاسر جهان سوم معمول است. می‌پرسم در مورد پیشنهاد خاتمی و گفتگوی تمدن‌ها چه نظری دارد. پاسخ می‌دهد "اسلام در طول تاریخ همهٔ مردم را به بحث فراخوانده" تلفن همراه او زنگ می‌زند و او می‌گوید پشت خط منتظر بماند و ادامه می‌دهد "امید ما آن است که نسل جدید امریکایی‌ها حرف ما را بفهمند. مردم خاصه دانشجویان می‌توانند در این زمینه کمک کنند تا میان ایران و امریکا فاصلهٔ موجود کم بشود" و باز به تلفن روی می‌آورد.

از زمان پایان گروگان‌گیری در سال ۱۹۸۱ از ساختمان سفارت امریکا در

تهران به عنوان مدرسه نظام سپاه پاسداران استفاده می‌شود. سفارتخانه با دیوار آجری محکمی محصور است و در داخل محوطه، محل اقامت سفیر، خانه‌های کارکنان اتاق رمز، کنسولگری و انبار، دفتر کار سفیر، فروشگاه، نیروگاه برق، میدان ورزشی بزرگ برای فوتبال، یکی دو زمین تنیس، پارکینگ و محوطه بزرگی مملو از درختان. ده سال تلاش کردم تا به کلاس کامپیوتر که در اتاق رمز دایر بود سر بزنم که موفق نشدم اما یکبار با پاسداری که در آنجا دوره می‌دید صحبت کردم.

در نخستین دهه انقلاب، دیوارهای سفارت به نمایشگاه هنر گرافیک و شعارنویسی تبدیل شد. با حروف درشت جملاتی از آیت‌اله خمینی نقل گردیده بود، مانند ما امریکا را به سختی شکست می‌دهیم که به فارسی و انگلیسی نوشته شده بود. اغلب نوشته‌ها و نقاشی‌ها با گذشت زمان، رنگ باخته و فقط در سالگرد اشغال، بار دیگر شعارنویسی باب می‌شود. اینها بر خلاف گروه رقیب دانشجویان که دو روز بعد تظاهرات برگزار می‌کرد، فرصت کافی برای شعار نویسی داشتند. آنها مجسمه آزادی را ترسیم کرده بودند منتها به جای چهره زن یک اسکلت نقاشی کرده بودند.

کامیون حامل بلندگوها پیشاپیش دانشجویان، جلو سفارت ایستاد. سه هزار نفری دانشجوی دور آن گرد آمدند. توکلی، ابراهیم اصغرزاده از دانشجویان تسخیرکننده "لانه جاسوسی" را معرفی کرد. اصغرزاده یکی از سرشناس‌ترین دانشجویان تسخیرکننده سفارت بود و در زمان اشغال، سخنگوی دانشجویان پیرو خط امام محسوب می‌شد. او همان زمان هم جلو سفارتخانه خبرها را در اختیار روزنامه‌نگاران امریکایی قرار می‌داد. در نخستین روز تسخیر بالحنی خشم‌آلود به خبرنگاران گفت: "این اشغال یک بازی نیست. اینجا لانه جاسوسان است."

و حالا در سال ۱۹۹۸ مرد میانسالی شده و اندیشه‌هایش هم به تناسب زمان ملایم‌تر شده است. خطاب به جمعیت می‌گوید: "در مسأله گروگان‌گیری، ما با مردم امریکا با گروگان‌ها دشمنی نداشتیم. ما تروریست نیستیم اگر

سفارتخانه را نمی‌گرفتیم نمی‌توانستیم ریشه آمریکا را در ایران بخشکانیم." می‌گوید حالا یک نسل از آن ماجرا گذشته است. و زمان‌های متفاوت و منافع متفاوت، گرایش‌های متفاوت را می‌طلبد.

"امروز از همه گروه‌گان‌ها دعوت می‌کنیم به ایران بیایند و مهمان ما باشند. در مورد روابط با آمریکا هم به جای نگاه به گذشته باید آینده را در نظر بگیریم." عابرین هم می‌ایستادند و به سخنان اصغرزاده گوش می‌دادند "ما با زبان جدیدی با دنیا حرف می‌زنیم. از حقوق بشر دفاع می‌کنیم و سعی داریم چهره‌ای از اسلام را که با دموکراسی مغایرت ندارد. به نمایش بگذاریم." انبوه دانشجویان با فریادشان سخنان اصغرزاده را قطع می‌کردند. (۵)

اما البته همگان با این دیدگاه موافق نبودند. در کنار جمعیت، ده دوازده نفر حزب‌اللهی با حالتی خشمگین در حرکت بودند. پیدا بود که می‌خواهند درگیری ایجاد کنند. دانشجویان را "سوسول" و "دلچک" می‌خواندند. پرچم آمریکا را همراه داشتند که می‌خواستند آتش بزنند. از پشت بلندگو، توکلی خطاب به حزب‌اللهی‌ها می‌گوید:

"آتش زدن پرچم آمریکا مخالفت با خاتمی است. از گروه‌ها می‌خواهیم برای رسانه‌های خارجی سوژه درست نکنند. پرچم، نماد مردم است ما مخالف مردم نیستیم."

اما حزب‌اللهی‌ها فریاد می‌زدند "خامنه‌ای خامنه‌ای حمایت می‌کنیم. ما همه سرباز توایم خامنه‌ای ما همه بسیجی‌ایم. ایران پر از بسیجیه". و بعد هم پرچم را به آتش کشیدند.

پلیس ضد شورش برای جدا کردن دو گروه وارد شد. با سپر و باتون. پرچم آنقدر زود شعله‌ور شد و سوخت که دیگر مسأله آن منتفی شد. پلیس به صورت دیواری بین دو گروه ایستاد. در همین هنگام رفتم که با یک حزب‌اللهی صحبت کنم.

جووانی با قد بلند و موی قهوه‌ای روشن و پیراهنی روی شلوار، بظاهر رهبر حزب‌اللهی‌ها بود. رفتارش مثل سایر راهپیمایان دوستانه نبود اما خصومتی هم

نشان نداد. می‌گفت دانشجوی مهندسی شیمی دانشگاه امیرکبیر تهران است. می‌پرسم هدفش چیست. پاسخ می‌دهد "دفاع از رهبر و دفاع از زندگی انقلابی. این است وظیفه ما در حال و آینده."

می‌پرسم نظرش در مورد دعوت خاتمی به مبادله فرهنگی و گفتگوی تمدن‌ها چیست؟ می‌گوید: "اگر منظور روزنامه‌نگاران، دانشجویان، دانشمندان، استادان دانشگاه و مردم عادی باشد مسأله‌ای نیست. اما ما نمی‌خواهیم مقام‌های دولتی آمریکا به اینجا بیایند. آمریکا در ایران سفارتخانه نداشت ج! - بس خانه داشت. اسناد سفارتخانه هم این را نشان می‌دهد." و به هزاران سند طبقه‌بندی شده‌ای اشاره می‌کند که هنگام ورود دانشجویان و تسخیر سفارتخانه با عجله داخل دستگاه کاغذ خردکنی انداخته شد اما بعد با حوصله، دانشجویان همه را سر هم کردند و به صورت کتاب منتشر ساختند.

می‌گوید: "امروز هم وضعیت گرگ و بره است. هنوز آمریکا دارایی‌های ما را آزاد نکرده" که اشاره‌اش به اقدام دادگاه لاهه است. به دنبال پایان گروگان‌گیری در سال ۱۹۸۱ یک دادگاه خاص آمریکا - ایران برپا شد تا به مشکل دارایی‌های مسدود شده ایران در آمریکا بپردازد راهپیمایی این دارایی‌ها در پی گروگان‌گیری توسط دولت آمریکا مسدود شد. آمریکا در ضمن به خاطر ملی شدن دارایی‌هایش بعد از انقلاب، مطالبی از ایران داشت. هنوز بعد از ۱۸ سال تعدادی از دعوای حل نشده است. او ادامه می‌دهد: "اگر آمریکایی‌ها به ایران بازگردند این نگرانی هست که باز اقدام به جاسوسی کنند. علیه مردم توطئه بچینند، بخواهند دولت را سرنگون کنند و بار دیگر ملت را وابسته سازند." و این سخن او بازتاب نگرانی نسل جوان ایران است. "به آمریکایی‌ها هشدار می‌دهیم: چنانچه در صدد این قبیل کارها باشند ما هم بار دیگر با آنها همان معامله را می‌کنیم."

جز این حادثه دیگری روی نداد و تظاهرات با مسالمت پایان یافت و دانشجویان و پلیس متفرق شدند. به رغم حرکات حزب‌اللهی‌ها مشخص بود که چیزی عوض شده، یک لحظه تاریخی به وجود آمده و روند ترمیم آغاز

گردیده و نزدیکی ایران و امریکا چندان دور از دسترس نیست. اگر هم دور از دسترس باشد اما به هر حال می‌توان به آن دست یافت.

دو روز بعد سالگرد رسمی اشغال سفارتخانه بود. بار دیگر جلو سفارتخانه رفتم. اتوبوس‌ها افراد را برای شرکت در تظاهرات پیاده می‌کردند. دانش‌آموزان به مناسبت روز دانش‌آموز به آنجا آورده شدند. از ۸ تا ۱۷ ساله‌ها. اما همه بچه‌های بعد از انقلاب و بعد از رهایی گروگان‌ها.

روز ۱۳ آبان ضمناً روز مبارزه با استکبار جهانی نامیده شده. هدفی بلند پروازانه که یادآور آرمان‌های انقلاب است. در فاصله دو روز نقاشان یک عالمه کار کرده بودند پرچم امریکا و در دو سوی آن پرچم اسرائیل جلو در سفارتخانه نقاشی شده بود. پلاکاردهای زیادی بود و شعارهایی که همه جا نصب کرده بودند. در زیر عکس یکی از گروگان‌ها با چشمان بسته نوشته شده بود: "ما امریکا را از زیر پا می‌گذاریم" و "ایران قویاً با سیاست‌های خصمانه امریکا مقابله خواهد کرد."

به وضوح از شعارها، نمایش‌ها و میهمانان عالی‌مقام و سخنرانی‌ها می‌شد این را فهمید که هدف این راهپیمایی با راهپیمایی دو روز پیش فرق دارد. هر چند دقیقه یک آدمک عمو سام و پرچم امریکا به آتش کشیده می‌شد و دود فضا را پر می‌کرد. یک سخنران که اسمش را نمی‌دانم، گفت: "ملت ایران حکومت استکباری امریکا را دشمن شماره یک خود می‌داند."

چند عضو محافظه‌کار مجلس، و از جمله ناطق‌نوری که در انتخابات دوم خرداد ریاست جمهوری از خاتمی به سختی شکست خورد، به گفته رادیو ایران، جزو حاضران بودند اما من آنها را ندیدم. بنا به دلایل امنیتی کسی حق نداشت به پشت‌بام ساختمان‌ها برود و تماشا کند. احدی از دانشجویان پیرو خط امام در این تظاهرات حضور نداشت. اکثر آن ۴۰۰ دانشجو به اردوی اصلاح‌طلبان محمد خاتمی پیوستند. معدودی که چنین نکردند، ترجیح دادند از رویداد کلاً فاصله بگیرند.

سردار محسن رضایی سخنران بود کسی که بیش از یک دهه فرمانده سپاه

پاسداران بود. گفته می‌شد با بسیاری از سیاست‌های نظام در زمینه صدور انقلاب و مانند آن، همراهی داشته است. به لبنان نیرو فرستاد و در آموزش نظامی مبارزان اسلامی سایر کشورها کمک کرد. به دنبال انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری از فرماندهی سپاه کناره‌گرفت و دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام شد که هاشمی رفسنجانی ریاست آن را دارد. می‌گوید: "مقابله ما با ایالات متحد آمریکا یک ژست سیاسی نیست، مبارزه واقعی به منظور حفظ حیثیت ملی مان است". با وجود این احتمال نزدیکی دو کشور را منتفی نمی‌داند اما روی "احتمال" تأکید می‌کند و شرط‌هایی می‌گذارد که هنوز برای امریکایی‌ها قابل قبول نیست.

"پیش از هر مذاکره چهار شرط هست که باید رعایت شود. تا وقتی آمریکا شرایط ما را نپذیرد و نگرشی انسانی‌تر نسبت به ما در پیش نگیرد خبری از مذاکره نخواهد بود."

به موجب شرط اول، واشنگتن باید در پیشگاه بین‌المللی طی بیانیه‌ای عمومی به خاطر هفتاد سال رفتار دیکتاتوری‌اش عذرخواهی کند. دوم، متعهد شود در امور داخلی ایران مداخله نکند. سوم، نیروی دریایی‌اش را از خلیج فارس بیرون بکشد و چهارم، دارایی‌های مسدود شده ایران را آزاد کند: "بسیاری از آنها که این روزها می‌پرسند چرا ایران با آمریکا رابطه برقرار نمی‌کند، تنها به اشغال سفارتخانه اشاره می‌کنند و آن را دلیل اصلی می‌دانند. در حالی که این دلیل کوتاه مدت قضیه است. دلیل‌های بلند مدت آن اشغال لانه جاسوسی بود. جاسوسی‌ها را نباید فراموش کرد."

تظاهرات دوم به رغم سخنان خشماگین ایراد شده و نمادهای خشن، کلاً جو یک جشنواره را داشت. جمعیت چند برابر تظاهرات دو روز پیش بود اما روحیه شنگول و جنجالی اینها درست نقطه مقابل تظاهرات دانشجویان بود که راهپیمایی شان نظم داشت. دانشجویان فعال، کارشان را زمین گذاشته و آمده بودند و به دقت به سخنان سخنرانان گوش می‌دادند. در تظاهرات دوم، دانش‌آموزان، اینور و آنور می‌پریدند شوخی و بازی می‌کردند، سرود